



## محدودیت ذاتی عقل در شناخت خدا؛ گونه‌ها و علت‌ها

محمد رکعی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۴/۰۷

شعبان نصرتی<sup>۲</sup>

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۰۹/۱۰

محمدتقی سبحانی<sup>۳</sup>

### چکیده

عقل، در جایگاه مهم‌ترین منبع معرفتی انسان، در حوزه خداشناسی محدودیت‌هایی دارد. متون دینی این محدودیت‌ها را در شناخت ذات، صفات و نیز برخی افعال (مخلوقات) به صراحت گزارش می‌کنند و علاوه بر گزارش، چرایی این محدودیت را نیز بیان می‌کنند. روایات در بیان چرایی محدودیت‌های عقل در حوزه‌های گوناگون خداشناسی، شیوه‌های دست‌یابی عقل به معرفت را تحلیل کرده‌اند و این روش‌ها را که «احاطه، ضبط، تقسیم، تقدیر و تصور» هستند در شناخت ذات، صفات و برخی افعال الهی ناکارآمد می‌دانند، زیرا معرفتی که با این شیوه‌ها قابل اصطیاد است، معرفتی است که در محدوده‌ای بگنجد و چون ذات و صفات الهی هیچ نهایتی ندارد و بسیط است، پس به ادراک عقل در نمی‌آید.

### واژگان کلیدی

محدودیت، شناخت ذات و صفات، تقدیر، تصور، ضبط، احاطه، عقل.

۱. پژوهشگر پژوهشگاه قرآن و حدیث (پژوهشکده کلام اهل بیت علیهم‌السلام).

۲. پژوهشگر پژوهشگاه قرآن و حدیث (پژوهشکده کلام اهل بیت علیهم‌السلام).

۳. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

## مقدمه

در روایات اسلامی عقل، جایگاه رفیعی دارد. بر اساس حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خداوند بهتر از عقل در میان بندگان تقسیم نکرده است (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۳۰۸). عقل در بعد انسانی، اصل و اساس انسان به شمار می‌رود (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۸: ۱۸۱؛ فتال نیشابوری، ۱۳۷۵: ۸) و در بعد معرفت‌شناسی نیز نه تنها خود منبعی مستقل است، بلکه منبعیت منابع دیگر نیز با عقل ثابت می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۳). معارف عقلی در حوزه اصول دین، شامل خداشناسی<sup>۱</sup>، نبوت‌شناسی<sup>۲</sup> و معادشناسی<sup>۳</sup> می‌شود. می‌توان گفت که بیشترین شناخت‌های بشری یا از طریق عقل به دست می‌آیند و یا عقل در آن‌ها دخالت دارد؛ البته شناخت بشری دارای منابع، ابزار، قلمرو و محدودیت‌هایی است. بر اساس آیه (وَ مَا أَوْتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)؛ جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است (اسراء: ۸۵)، شناخت انسان محدود است. محدودیت شناخت بشر ممکن است به دلیل نقیصه در هر یک از منابع، ابزار یا شیوه‌های انتقال علم باشد. عقل، مهم‌ترین منبع علم انسان به شمار می‌رود و محدودیت آن، سبب محدودیت شناخت بشر نیز می‌گردد. در این مقاله بر آنیم تا قلمرو محدودیت‌های عقل و علت آن را با توجه به روایات، بررسی کنیم.

با توجه به تنوع روایات، می‌توان محدودیت‌های عقل را در سه گروه، دسته‌بندی کرد:

۱. محدودیت ذاتی: محدودیت‌هایی هستند که به ذات عقل بازمی‌گردند؛ مقصود این است که برخی محدودیت‌ها، برخاسته از ذات عقل است و ماهیت و هستی عقل به گونه‌ای سرشته شده است که توان محدودی دارد و در برخی قلمروها توان نفوذ ندارد؛ یعنی در عدم کارایی معرفتی عقل هیچ عامل خارجی دخیل نیست، بلکه این خود عقل است که به علت نوع وجودش در فهم برخی امور ناتوان است. این محدودیت در همه انسان‌ها یکسان است و در این جهت، پیامبران با انسان‌های دیگری تفاوتی ندارند. محدودیت‌های عقل در بنیان‌های دین‌شناسی (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۴-۵۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۳: ۲۸۳-۳۱۶) از این قبیل هستند.

۲. محدودیت عارضی: مقصود از محدودیت عارضی این است که در این مورد نیز اگرچه عقل در فهم برخی امور ناتوان است، این ناتوانی نه به ذات عقل و نه به مرتبه آن بازمی‌گردد، بلکه

۱. «فَالْعَقْلُ عَرَفَ الْعِبَادَ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۹).

۲. «الْعَقْلُ يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبَ عَلَى اللَّهِ فَيَكْذِبُهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۵).

۳. (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (حدید: ۱۷؛ ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۳-۲۰).

عامل اصلی، خللی است که در ابزار حسی (چشم و گوش) رخ داده یا مانعی است که در ابزار عقلی پدید آمده، این مانع عقل را در کسب معرفت ناتوان گردانیده است؛ برای نمونه گناه، نفاق و هوس در عملکرد عقل اثرگذارند و مانع درک عقل می‌گردند.

۳. محدودیت نسبی: محدودیت‌هایی نیز وجود دارند که به مراتب و درجات عقل افراد بازمی‌گردند. این محدودیت مربوط به ذات عقل نیست، بلکه به مرتبه وجودی آن در افراد بازمی‌گردد؛ از این رو، شامل برخی افراد نمی‌شود؛ برای مثال، در برخی امور عقل انبیا و اولیا توان دریافت معارف را دارد، ولی انسان‌های دیگر از این توان محرومند. البته در مواردی این نقیصه با آموزش برطرف می‌شود؛ یعنی محدودیت نسبی عقل، شامل همگان نیست و به گونه‌ای قابل رفع است.

از میان محدودیت‌ها، این نوشتار تنها به محدودیت‌های ذاتی عقل خواهد پرداخت؛ بدین معنا که علت محدودیت عقل را در مواردی بررسی خواهد کرد که محدودیت به ذات عقل بازمی‌گردد و ناشی از محدودیت نسبی یا عارضی نیست؛ به عبارت دیگر، با وجود تمام توان‌مندی‌هایی که عقل از آن‌ها برخوردار است، حوزه‌هایی وجود دارند که دور از دسترس عقل باقی می‌مانند و عقل بدان‌ها راهی ندارد. محدودیت ذاتی عقل، بیشتر در حوزه خداشناسی رخ داده است.<sup>۱</sup> برای نشان دادن محدودیت عقل در حوزه خداشناسی، روایات تنها به گزارش بسنده نکرده‌اند، بلکه علت این محدودیت را بیان و فرجام ناخوش‌آیند به‌کارگیری عقل در محدوده نهی‌شده را بیان می‌کنند. باید توجه داشت که در کشف احکام عقل باید به واژگان هم‌سان (فکر، لب و وهم) نیز توجه کرد. در جهت محدودیت کارکردی عقل، از عبارات «احاطه، حوایه، ضبط، تصور، تقسیم و ادراک»<sup>۲</sup> استفاده شده است.

تاکنون در میان پژوهش‌های متن‌محور، بیشتر به گزارش محدودیت‌های عقل اکتفا شده و یا قلمرو محدوده عقل تحلیل گردیده است. پژوهش‌های سامان‌یافته، به چرایی محدودیت عقل در حوزه خداشناسی توجه نداشته، علت این محدودیت را مسئله خود ندانسته‌اند. همین رویکرد، قالب پژوهشی در پاسخ به چرایی محدودیت عقل در حوزه خداشناسی را اثبات می‌کند. این نوشتار در دو محور «محدودیت عقل در شناخت خدا» و «علت محدودیت سامان می‌یابد. در محور نخست، اشاره‌ای مقدماتی به انواع محدودیت عقل می‌شود که در روایات بدان‌ها

۱. در محدودیت عقل در حوزه‌های دیگر می‌توان بحث «امامت» را مثال زد: «إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يُبَلِّغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَتَأَلَّوْهَا بِأَرْبَابِهِمْ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۹۹).

۲. موارد کاربرد روایی، در متن به صورت مجزا خواهد آمد.

پرداخته شده است و در محور دوم، علت‌هایی که به سبب آن عقل از ورود به شناخت خدا نهی شده است، پرداخته خواهد شد.

### ۱. گونه‌شناسی روایات محدودیت عقل در شناخت خدا

روایاتی که محدودیت عقل در شناخت خدا را بیان می‌کنند، چند گونه‌اند؛ در دسته‌ای از این روایات، به محدودیت عقل به صورت مطلق اشاره گردیده، بدون این‌که به ذات یا صفات و یا کیفیت اشاره شده باشد. در دسته‌ای دیگر، محدودیت عقل در شناخت ذات مطرح گردیده است. هم‌چنین برخی روایات به محدودیت در شناخت صفات الهی اشاره کرده‌اند که در برخی از آن‌ها، صفت خاصی مورد توجه قرار گرفته است و در نهایت، محدودیت در شناخت‌کنه فعل الهی از مواردی است که در روایات به عنوان یکی از موارد محدودیت عقل در شناخت خدا مطرح شده است.

#### ۱-۱. محدودیت شناخت به صورت مطلق

در مواردی، متن روایت به صورت مطلق آمده، محدودیت فهم عقل به ذات یا صفات و یا کیفیت تعلق نگرفته است. از جمله این روایات، حدیثی از امام باقر علیه السلام است:

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقُلْتُ أَتَوْهَمُ شَيْئًا فَقَالَ نَعَمْ غَيْرَ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ فَمَا وَقَعَ وَهْمُكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ كَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ خِلَافٌ مَا يُعْقَلُ وَخِلَافٌ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ إِنَّمَا يُتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرَ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ؛ ابن‌ابی‌نجران می‌گوید از امام باقر علیه السلام درباره توحید پرسیدم و گفتم: [می‌توانم] خدا را شیء توهم کنم؟ فرمود: آری، اما شیء غیرمعقول و نامحدود. هرچه در وهم تو می‌آید، خدا غیر آن است. چیزی شبیه او نیست و وهم‌ها او را درک نمی‌کنند. چگونه اوهام او را درک کنند، در حالی که او غیر از آن چیزی است که به تصور و تعقل اوهام درمی‌آید؟! خدا باید به عنوان شیء غیرمعقول و نامحدود تصور شود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۸۲).

می‌توان در تحلیل این روایت، دو احتمال را مطرح کرد؛ احتمال نخست این‌که، قدر متیقن از این روایات، ناتوانی عقل در فهم ذات است و در صورتی که روایت بر مفهومی بیش از این دلالت کند، باید قرآنی ارائه شود. احتمال دوم این‌که، عدم ادراک عقل درباره خدا، بدون در نظر گرفتن ذات یا صفات و یا فعل الهی باشد؛ به این معنا که قدر متیقنی وجود ندارد و روایات

به طور مطلق، شناخت خدا را از سوی عقل نفی کرده‌اند و این اطلاق شامل ذات، صفات و حتی فعل نیز می‌باشد. شاهد این احتمال این است که کاربر زبان، زمانی که از شیئی به طور مطلق سخن می‌گوید، هیچ‌گونه شرطی در ضمن آن لحاظ نکرده، درباره موضوع، مطلق و بدون شرط سخن گفته است.

از میان این دو احتمال، احتمال دوم قوی‌تر است، زیرا هم قرینه زبانی و هم قرینه متنی که در تحلیل روایت زیر می‌آید، بر این نکته دلالت دارد که آنچه در روایت بالا درباره خدا آمده، شامل تمامی ابعاد آن می‌گردد:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: دَعُوا التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَهْأَنًا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا تَبْلُغُهُ الْأَخْبَارُ؛ تفکر در خدا را رها کنید؛ تفکر در خدا، غیر از سرگردانی و گمراهی چیزی نمی‌افزاید، زیرا خداوند با چشم‌ها درک نمی‌شود و خبرها به او نمی‌رسد (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۴۵۷).

در عرف زبانی، این‌گونه است که وقتی از چیزی سخن گفته می‌شود، صفات و ویژگی‌های آن شیء در بیان ماهیت مورد توجه قرار می‌گیرند و در حقیقت این ویژگی‌ها، ماهیت شیء را تشکیل می‌دهند. اگرچه در این روایت، قرینه‌ای بر حمل روایت بر بیش از قدر متیقن وجود ندارد، با ضمیمه کردن روایت: «إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ»؛ از تفکر در خدا بپرهیزید، ولی اگر خواستید به عظمت او بنگرید، به بزرگی خلقتش نظر کنید (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۹۳)، می‌توان به این نتیجه رسید که تعقل در برخی اوصاف نیز مورد نهی واقع شده است؛ در حالی که ابتدا کلمه «الله» به صورت مطلق آورده شده و سپس از میان ذات و صفات، یک صفت (عظمته) در توضیح آن در نهی از تفکر، آورده شده است.

به همین ترتیب، در روایت ذیل نیز دو احتمال مطرح است: «مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ»؛ هر کس در این‌که خدا چگونه است تأمل کرد، هلاک گردید (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۹۳). در این روایت از کیفیت خدا سخن به میان آمده است. در صورتی که مراد از واژه «کیف» در این روایت، کیفیت و چگونگی باشد، منظور از این روایت شناخت صفتی از صفات خداست، اما این احتمال نیز وجود دارد که از آن‌جا که روایت، ابتدا تأمل در «الله» را نهی کرده و سپس عبارت «کیف هو» را آورده است، تأمل در ماهیت «الله»، که همان ذات است، مراد باشد و روایت را باید در محدودیت عقل در شناخت ذات مطرح کرد.

**۲-۱. محدودیت در شناخت ذات**

برخی روایات، محدودیتِ عقل را به ذات الهی برمی‌گردانند؛ از جمله:  
 مَنْ أَفْكَرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَنَّدَقَ؛ هر کس در ذات خدا تفکر کرد، کافر شد (کلینی،  
 ۱۴۰۷ق، ۸: ۲۲).

قَدْ عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنِ الْوُقُوفِ عَلَى حَقِيقَتِهَا؛ عقل‌ها از دست‌یابی بر حقیقتِ ذات  
 خدا ناتوانند (مفضل، ۱۹۶۹: ۱۷۸).

**۳-۱. محدودیت در شناخت صفات**

این دسته از روایات، خود به چند بخش تقسیم می‌گردند؛ در برخی روایات، محدودیتِ عقل  
 در شناخت صفات خداوند به طور مطلق مطرح گردیده است و در برخی دیگر محدودیت در  
 شناخت به کنه یا کیفیت صفات تعلق گرفته است. محدودیت عقل در شناخت مطلق اوصاف  
 الهی را می‌توان از روایت زیر دریافت:

فَلَا تُدْرِكُ الْعُقُولُ وَأَوْهَامُهَا وَلَا الْفِكْرُ وَخَطَرَاتُهَا وَلَا الْأَلْبَابُ وَأَذْهَانُهَا صِفَتَهُ؛ عقل‌ها و  
 اوهام آن‌ها، تفکر و خاطره‌های آن، خردها و ذهن‌های آن، صفت خدا را درک  
 نمی‌کنند (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۴۶).

این روایت با بهره‌مندی از الفاظ گوناگون، محدودیتِ عقل در صفات الهی را نشان می‌دهد.  
 البته اگر مقصود از تعبیر «صفت» را توصیف بدانیم؛ یعنی بگوییم که عقل، توان توصیف درباره  
 خداوند را ندارد، این روایت به دسته اول ملحق می‌شود؛ بدین بیان که متعلق توصیف، مطلق  
 است و باید به روایات دسته اول ملحق کرد. البته روایات دسته چهارم، مؤید این مطلب است که  
 عقل از درک برخی اوصاف ناتوان است.

روایت زیر محدودیت عقل را در شناخت کنه صفات دانسته است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى أَبِي أَنْ لَلَّهَ أَغْلَى وَ  
 أَجَلُّ وَ أَغْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهُ صِفَتِهِ فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ كَفُّوا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ؛ محمد  
 بن حکیم می‌گوید: امام کاظم عليه السلام به پدرم نوشت: خدا برتر، والاتر و بزرگ‌تر از آن  
 است که به کنه صفتش دست یافته شود؛ پس او را به همان که خود توصیف  
 کرده، وصف کنید و از غیر آن خودداری نمایید (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۰۲).

این روایت نشان می‌دهد، عقل از درک کنه صفات الهی ناتوان است و به آن دست نمی‌یابد.  
 همان‌گونه که در روایات دسته چهارم، برخی از مصادیق بیان شده است. البته می‌توان تعبیر

«صفت» را مصدری معنا کرد؛ بدین ترتیب که عقل توانایی ندارد به کنه ذات الهی دست یابد و خدا را آن‌گونه که هست، توصیف کند. بنابراین، این روایت قابلیت دارد که به دسته اول ملحق شود. روایت زیر را می‌توان شاهد بر این مدعا دانست:

الَّذِي عَجَزَ الْأَوْصِفُونَ عَنْ كُنْهِ صِفَتِهِ وَ لَا يُطِيقُونَ حَمْلَ مَعْرِفَةِ إِلَهِيَّتِهِ؛ کسی که وصف‌کنندگان از وصفِ کنه صفت او عاجزند و طاقتِ حمل شناخت الوهیتش را ندارند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۳۷).

واژه «صفت» در این روایت را می‌توان به دو گونه معنا کرد؛ گونه اول این‌که، این تعبیر به معنای وصف کردن و توصیف باشد که معنای مصدری است. با توجه به آن، روایت این‌گونه معنا می‌شود که وصف‌کنندگان از توصیف عمیق او عاجزند. گونه دوم این است که واژه را به عنوان صفت معنا کنیم که در این صورت، روایت به ناتوانی وصف‌کنندگان از توصیف کنه صفات خداوند اشاره دارد. به نظر می‌رسد، با توجه به واژه «کنه» معنای دوم ظاهرتر باشد، اما حتی بنا بر معنای اول نیز روایت به ناتوانی بشر در شناخت صفات الهی اشاره دارد، چراکه عجز از توصیف خداوند در حقیقت به نامتناهی بودن خداوند و اوصافش باز می‌گردد.

در دسته دیگری، حیثیت و کیفیت صفات از دسترس عقل بشری دور دانسته شده است:

تَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجَرِّيَ فِي كَيْفِيَّتِهِ صِفَاتِهِ وَ عَمَّصَتْ مَدَاخِلَ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَاقُلِ عِلْمِ ذَاتِهِ رَدْعَهَا وَ هِيَ تَجُوبُ مَهَاوِي سُدْفِ الْغُيُوبِ مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ؛ اگر قلب‌ها حیران و شیفته او شوند تا کیفیت صفات او را دریابند و اگر عقل‌ها کنجکاوی کنند تا از آن جهت که به صفاتش دست نمی‌یابند، علمِ ذاتش را به دست آورند، خداوند آن قلب‌ها و عقل‌ها را بازمی‌گرداند، درحالی‌که راه‌های هلاکت و تاریکی‌های عوالم غیب را پیموده و مخلصانه به او روی آورند (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۱۲۵).

#### ۴-۱. محدودیت در شناخت وصف خاص

حتی در صورتی که عمومیتِ روایات دسته سوم (محدودیت عقل در شناخت صفات) مورد خدشه بدانیم، مواردی وجود دارد که ناتوانی عقل را در شناخت برخی اوصاف اثبات می‌کنند؛ علم، قدرت و عظمت الهی، سه وصف از اوصاف الهی‌اند که در روایات با صراحت، ناتوانی عقل بشر در فهم آن‌ها بیان شده است.

عظمت الهی از اوصافی است که در روایات، خارج از دسترس فهم عقل دانسته شده است:

إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ؛ از تفکر در خدا بپرهیزید، ولی اگر خواستید به عظمت خدا بنگرید، به بزرگی خلقتش نظر کنید (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۹۳).

این روایت از تفکر در عظمت الهی باز می‌دارد و نمی‌توان ادعا کرد که این روایت درباره افراد خاص یا گروه خاصی صادر گردیده، زیرا نهی به مطلق تفکر بازگشته است.

هم‌چنین در روایتی چنین آمده است:

و لَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ؛ عظمت خدا را به مقدار عقل خود اندازه‌گیری نکن که از هلاک‌شدگان خواهی بود (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ۱: ۱۶۳).

این روایت در پاسخ به سؤال فردی از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) صادر شده است. صیغه مخاطب مفرد و این‌که روایت در پاسخ به یک فرد صادر شده، این احتمال را تقویت می‌کند که این روایت، تنها برای فرد خاص و شرایط خاصی است، ولی دقت بیشتر این احتمال را منتفی می‌کند. اگرچه روایت به صیغه مخاطب واحد آمده است، باید توجه داشت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ سؤال، به جای این‌که به وی به صورت خصوصی جواب دهد، دستور داده‌اند تا مردم را جمع کنند و برای عموم مردم سخنرانی کرده‌اند؛ پس پرسش فرد، تنها زمینه را برای القای مطلب فراهم کرده و مراد اصلی، عموم مردم است.

در روایت ذیل، علاوه بر عظمت الهی، عقل در فهم قدرت و علم خدا ناتوان معرفی شده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا تُقَدَّرُ قُدْرَتُهُ وَ لَا يُقَدَّرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَ لَا يُبْلَغُونَ كُنْهَ عِلْمِهِ وَ لَا مَبْلَغَ عَظَمَتِهِ؛ امام صادق (علیه السلام) فرمود: قدرت خداوند اندازه‌گیری نمی‌شود و بندگان توانایی توصیف خداوند را ندارند و به کنه علم و میزان عظمت او دست نمی‌بایند (صدوق، ۱۳۹۸ق، ۱: ۱۲۸).

در این روایت افزون بر بیان محدودیت در شناخت صفات به صورت مطلق و کنه برخی صفات همچنان تصریح شده قدرت الهی، قابل اندازه‌گیری نیست و به دلیل آنکه یکی از شیوه‌های فهم عقل، تقدیر و اندازه‌گیری است، عقل از فهم قدرت الهی ناتوان دانسته شده است. روایت: «وَ اتَّقَطَّ دُونَ الرُّسُوحِ فِي عِلْمِهِ جَوَامِعُ التَّفْسِيرِ»؛ در رسوخ به علم او، هر شرح و تفسیر جامعی منقطع است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۳۴)، فهم و تفسیر بشری را از رسیدن به علم الهی بی‌بهره دانسته است.



و طبق روایت: «هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتْ الْأَوْهَامُ لِنُدْرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ وَ حَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبْرَأُ مِنْ [خَطَرِ] خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ... رَدَعَهَا»؛ اوست قادری که اگر تمامی وهم‌ها متمرکز شوند تا منتهای قدرت او را درک کنند و اگر اندیشه‌ای که آلوده به وسوسه‌ها نگشته، بخواهد در ژرفای غیب ملکوتش وارد شود... آن‌ها را باز می‌گرداند (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۱۲۵)، عقل از فهم قدرت الهی ناتوان است. این ناتوانی با تعبیر «لتدرک منقطع قدرته» آمده است؛ یعنی عقل در فرایند شناخت، توان ادراک قدرت الهی را ندارد. حاصل این‌که، عقل در فهم اوصافی نظیر عظمت، علم و قدرت الهی ناتوان است. صفات ذات در کلام بیش از سایر اوصاف مورد مناقشه‌اند. عده‌ای معتقدند، این صفات دور از دسترس فهم بشری نیست و برخی بر این باورند که صفات ذاتیه مانند خود ذات، قابل ادراک عقل نیستند. البته نفی فهم عقلانی از صفات در این نوشتار، به معنای اعتقاد به تعطیل نیست، چراکه روایات بر اثبات صفات کمالی از سوی عقل بر خداوند تأکید دارند<sup>۱</sup>، اما در کیفیت، مقدار، کنه و حقیقت صفات، عقل با ابزاری که در اختیار دارد، به فهم دست نمی‌یابد.

#### ۵-۱. محدودیت در شناخت فعل الهی

مطابق روایات، عقل نه تنها در فهم ذات و صفات الهی، بلکه در فهم فعل الهی نیز ناتوان معرفی شده است. فعل الهی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ یکی حاصل مصدری، یعنی مخلوقات و نظام تکوین و دیگری، صفات فعلی و مراحل فعل الهی. در روایات به محدودیت عقل در شناخت هردو اشاره شده است. از جمله روایاتی که بر ناکارآمدی عقل در شناخت مخلوقات الهی دلالت می‌کند، روایت ذیل است که ورود عقل را در حوزه‌هایی نظیر ملکوت و غیب، موجب سرگردانی آن دانسته است:

وَ حَارَ فِي مَلَكُوتِهِ عَمِيقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفَكِيرِ وَ انْقَطَعَ دُونَ الرُّسُوحِ فِي عِلْمِهِ جَوَامِعُ التَّفْسِيرِ وَ حَالَ دُونَ غَيْبِهِ الْمَكُونِ حُجُبٌ مِنَ الْغُيُوبِ تَاهَتْ فِي أَدْنَى أَدَانِيهَا طَامِحَاتُ الْعُقُولِ فِي لَطِيفَاتِ الْأُمُورِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بَعْدُ الْهِمَمِ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ؛ روش‌های عمیق تفکر، در درک ملکوتش سرگردان و در رسوخ به علم او، هر شرح و تفسیر جامعی ناتوان است. حجاب‌هایی از غیب در برابر غیب نهان خدا حائل شده است که بلندپروازی‌های عقل‌ها در لطیف‌ترین امور پایین‌ترین مراتب آن غیوب گم گشته‌اند؛ پس بلندمرتبه است خداوندی که همت‌های بلند به او

۱. «فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۹).

نمی‌رسند و هوش‌های تیزفهم به او دست نیابند (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱: ۱۳۴-۱۳۵).  
 دو بخش از این روایت دلالت می‌کند که عقل بشر در شناخت مخلوقات الهی ناتوان است؛ یکی در بخش «حَارَ فِي مَلَكُوتِهِ عَمِيقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفَكِيرِ». بر اساس این تعبیر، راه‌های تفکر از رسیدن به ملکوت الهی، حیران و سرگردان است؛ یعنی تفکر بشری، راهی برای رسیدن به ملکوت الهی ندارد. ملکوت، یکی از مخلوقات الهی است. مقصود از «ملکوت» را علامه مجلسی این‌گونه تبیین می‌کند:

ملکوت بر وزن «فعلوت» از ملک است و به عالم غیب و عالم مجردات اختصاص می‌یابد و ملک به علم شهادت و مادیات (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲: ۸۶).  
 بخش دیگر، تعبیر «وَ حَالٌ دُونَ غَيْبِهِ الْمَكُونِ حُجُبٌ مِنَ الْغُيُوبِ تَاهَتْ فِي أَدْنَى أَدَانِهَا طَامِحَاتُ الْعُقُولِ فِي لَطِيفَاتِ الْأُمُورِ» است که طبق آن، عقل از فهم نزدیک‌ترین حجاب بر غیب نیز برخوردار نیست. با توجه به این‌که عقل از فهم افعال الهی و مخلوقاتش ناتوان است، روایت در نهایت نتیجه می‌گیرد که بلندمرتبه است خداوندی که همت‌های بلند به او نمی‌رسند و هوش‌های تیزفهم به او دست نیابند؛ یعنی وقتی فعل الهی دور از دست‌رس فهم بشری است، بی‌تردید صفات و ذات او قابل شناخت عقل نخواهد بود.

دسته دوم روایات، به محدودیت عقل در فهم برخی مراحل فعل الهی اشاره کرده‌اند؛ برای نمونه، در احادیث از تکلف در فهم قضا و قدر نهی شده است؛ از جمله در روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ به پرسش درباره چیستی «قَدَر» چنین آمده است:

مردی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسید: از قَدَر به من خبر دهید. امام فرمود: دریایی عمیق است؛ وارد آن نشوید. دوباره شخص گفت: یا امیرالمؤمنین! از قَدَر به من بگوئید. امام فرمود: راهی تیره است؛ آن را نپیمایید. مرد دوباره گفت: یا امیرالمؤمنین! از قدر به من بگوئید. حضرت فرمود: سرّ خداست؛ خود را به مشقت نیندازید (صدوق، ۱۳۹۸: ۳۶۵).

در روایت دیگری، معرفت قضا و قدر که از مراحل فعل الهی هستند، از علم انسان‌ها خارج دانسته شده است:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره قدر فرمود: قَدَر سَرّی از اسرار خدا، پوششی از پوشش‌های خدا و حرزی از حرزهای خداست. در حجاب خدا قرار گرفته، از خلق خدا پوشیده، با مَهر الهی مَهر خورده و در علم خدا فرو رفته و علم آن از بندگان برداشته شده است (صدوق، ۱۴۱۴ق: ۳۴-۳۵).

از مجموع احادیث در مراحل فعل الهی نیز می‌توان چنین نتیجه گرفت که کنه قضا و قدر خداوند، برای عموم انسان‌ها قابل شناخت نیست. این شناخت عمومیت دارد و شامل معرفت عقلی نیز می‌شود. این نکته قابل تأمل است که عدم معرفت به مرحله‌ای از فعل الهی، عدم شناخت کامل فعل را در پی خواهد داشت. البته روایات به طور کلی، به تعطیل فهم کلی در مراحل فعل الهی حکم نداده‌اند و برخی، نظیر ترتیب مراحل و برخی از ویژگی‌های مراحل فعل را که برای عقل قابل فهم و ضبط بوده است بیان کرده‌اند، اما باید به اشاره روایات، به عدم فهم عقلانی از کیفیت و حقیقت فعل الهی اذعان داشت.

بنابراین، با توجه به مباحثی که در بخش گونه‌های محدودیت گذشت به دست می‌آید که عقل در شناخت ذات، صفات، کنه فعل الهی و برخی مخلوقات محدود است. اکنون پرسش اصلی مطرح می‌شود که: آیا روایات تنها به گزارش محدودیت عقل و گونه‌های آن بسنده کرده‌اند، یا چرایی این محدودیت را نیز بیان نموده‌اند؟

## ۲. علت محدودیت

بهترین روش در یافتن چرایی محدودیت عقل در حوزه خداشناسی این است که شیوه‌ها و ابزارهایی را که از سوی عقل در فرایند شناخت عقلانی به کار گرفته می‌شوند، شناسایی کنیم، زیرا هر گونه خلل در روش‌ها و ابزارهای شناخت عقل، شناخت آن را به موارد خاصی منحصر خواهد کرد.

در قرآن و روایات، کانونی‌ترین مفهومی که شیوه کسب علم را بیان می‌کند، «احاطه» است که در قرآن از واژگان «احاطه» و «سعه» در بیان مفهوم آن استفاده شده و در روایات، «حوایه» نیز به آن‌ها افزوده شده است.<sup>۱</sup> سایر واژگان کسب علم، مانند: تصور، تفکر، ضبط و تقدیر، گونه‌هایی از احاطه عقلانی را نشان می‌دهند. بررسی روایات، ما را به این نتیجه می‌رساند که روایات، احاطه عقل را در خداشناسی غیرممکن و عقل را در ضبط، ناکارآمد می‌دانند.

عقل چیزی را می‌فهمد که بدان احاطه داشته باشد یا آن را اندازه‌گیری (تحدید و تقدیر)، تقسیم، ضبط یا تصور کند. در صورتی که چیزی محدود نباشد، نه به احاطه عقل درمی‌آید، نه عقل قادر به تقدیر، تحدید و ضبط آن است و نه می‌تواند آن را تصور کند. می‌توان گفت، دلیل

۱. احاطه و وسعت در خدا و انسان، شیوه ارتباط علمی را بیان می‌کنند؛ (احاطه و سعه علمی خدا: غافر: ۷؛ طلاق: ۱۲؛ نساء: ۱۰۸؛ انعام: ۸۰؛ اعراف: ۸۹؛ طه: ۹۸ و احاطه علمی انسان: طه: ۱۱۰؛ نمل: ۸۴؛ یونس: ۳۹؛ بقره: ۲۵۵).

اصلی در ناتوانی عقل به این نکته بازمی‌گردد که عقل از فهم اموری که نهایتی برای آن نیست، عاجز است و طبق تعریف روایات، چنین چیزی در مسیر ورزش نسیم تفکر عقل قرار نمی‌گیرد:

لأنه الله الذي لم يتناه في القول فيكون في مهب فكرها مكيفاً؛ او خدایی است که در عقل‌ها محدود نمی‌گردد تا در مسیر تفکر کیفیت‌دار شود (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۵۱).

از نظر معرفت‌شناسی و منطق صورت‌آفرینی، تخیل، تفکر و ادراک مهم‌ترین روش‌های دستیابی عقل به متعلق علم هستند.<sup>۱</sup> اموری مانند تقسیم، ضبط و تقدیر در معرفت‌شناسی و منطق، کمتر مورد بحث قرار گرفته‌اند. در سنت فلسفه اسلامی، علم حضوری (حضور شیء لشیء) (طباطبایی، بی‌تا: ۲۹۷) نیز از شیوه‌های کسب علم به شمار می‌رود.

تقسیم، تجزیه، تصور، تخیل، تحدید، وقوف، ضبط و تقدیر شیوه‌هایی هستند که عقل در شناخت اشیا و پدیده‌های پیرامونی از آن‌ها کمک می‌گیرد. بر اساس روایات، علت محدودیت عقل در شناخت شیء، به یکی از کاستی‌های عقل در این امور برمی‌گردد. روایت عبدالرحمان بن ابی‌نجران از امام باقر (علیه السلام) که پیش‌تر ذکر شد، برخی کاستی‌های عقل را که سبب محدودیت در خداشناسی است، نشان می‌دهد. برخی دیگر از روایات، تنها به بخشی از این کاستی‌ها اشاره می‌کنند، ولی در مجموع، روایات، ناکارآمدی عقل را در شناخت خدا ثابت می‌دانند. بر اساس روایات، عقل در «احاطه، ضبط، تقدیر، تقسیم و تصور» محدودیت دارد و بدین سبب در حوزه خداشناسی محدود است. دلیل اصلی در محدودیت و کاستی عقل در تمام این موارد، به عدم تناهی موضوع شناخت برمی‌گردد. این علت هم در ذات و هم در صفات وجود دارد.

## ۱-۲. محدودیت در احاطه

در روایت: «أَوْ تُحِيطَ بِهِنَّ صِفَةُ الْعُقُولِ»؛ توصیفات عقل‌ها به خداوند احاطه نمی‌یابد» (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۷۵)، به محدودیت عقل اشاره شده است که از این جهت که عقل نمی‌تواند احاطه به خدا داشته باشد، در شناخت او نیز عاجز می‌ماند. در این روایت از واژه «عقل» استفاده شده است، اما روایات برای بیان عدم احاطه عقل، تنها از واژه «عقل» استفاده نمی‌کنند، بلکه با تنوع واژگانی این معنا به تصویر کشیده می‌شود. این محدودیت در روایت: «فَمَعَانِي الْخَلْقِ عَنْهُ مَنْفِيَةٌ وَ سَرَائِرُهُمْ عَلَيْهِ غَيْرُ خَفِيَّةٍ الْمَعْرُوفِ بِغَيْرِ كَيْفِيَّةٍ لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ

۱. اساس مباحث منطق ارسطویی، بر روش‌های کسب علم حصولی بنیان نهاده شده است؛ به عبارت دیگر، منطق به دنبال ارائه مواد و مبادی صحیح برای تبدیل مجهول به معلوم است؛ لذا بیشتر از تصور و تصدیق که در علم حصولی مطرحند، بحث می‌کند (رک: رازی، ۱۴۲۰ق: ۲، ۲۰۲؛ حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۲۸).

لَا تُحِيطُ بِهِنَّ الْأَفْكَارُ؛ معانی مخلوقات از او نفی می‌شود و رازهای مخلوقات بر او پنهان نیست. او شناخته‌شده بدون کیفیت است. با حواس درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌گردد. چشم‌ها او را درک نمی‌کنند و فکرها به او احاطه نمی‌یابند (صدوق، ۱۳۹۸ ق: ۷۹)، با واژه «فکر» بیان شده و در روایت: «هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصَرٌ أَوْ يُحِيطَهُ وَهْمٌ»؛ او والاتر از آن است که با چشم درک شود یا وهم، او را به احاطه درآورد (صدوق، ۱۳۷۸، ۱: ۱۳۲)، وهم نمایه شده است؛ یعنی روایت با تنوع تعبیر می‌خواهد نقصان عقل را بیان کند.

این تنوع واژگانی تنها در جهت تبیین عقل نیست، بلکه تنوع واژگانی در بعد احاطه نیز در روایات مشهود است؛ مثلاً روایات گاهی به جای تعبیر «احاطه»، از عبارت «حوایه» یا «وقوف» استفاده می‌کنند. در دعای «يَا مَنْ لَا تُحْوِيهِ الْفِكْرُ يَا مَنْ لَا يُدْرِكُهُ بَصَرٌ»؛ ای کسی که فکرها تو را در بر نمی‌گیرد! ای کسی که چشم تو را درک نمی‌کند! (ابن طاووس، ۱۴۱۱ ق: ۱۵۴)، عدم احاطه عقل با تعبیر «لاتحویه» تصویرسازی شده است. در این روایت، همان‌گونه که توانایی شناخت از بصر نفی شده، قابلیت ادراک از فکر نیز سلب شده است، با این تفاوت که در فکر از عبارت «لاتحویه الفکر» استفاده شده است. مقصود این است که فکر نمی‌تواند حاوی و محیط بر خدا شود و به این دلیل، محدود است.

«وقوف» یا اشراف عقل سبب می‌شود که عقل بر اشیا احاطه داشته باشد. در روایت: «قَدْ عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنِ الْوُقُوفِ عَلَى حَقِيقَتِهَا»؛ عقل‌ها از آگاهی بر حقیقت او ناتوانند (مفضل، ۱۹۶۹: ۱۷۸)، وقوف، راه احاطه عقل معرفی شده و بیان شده که عقل از وقوف بر حقیقت خدا، عاجز است. اگرچه روایت آخر، محدودیت در احاطه را تنها به شناخت حقیقت و ذات الهی برمی‌گرداند، با تنقیح مناط و یافتن دلیل اصلی، که عدم تناهی موضوع شناخت است، می‌توان حکم را به شناخت صفات هم تسری داد، زیرا صفات الهی هم نهایی ندارد.

## ۲-۲. محدودیت در ضبط

یکی از شیوه‌های آگاهی عقل از متعلق علم، «ضبط» است. ضبط در کتب لغت، به معنای ملازمه شیء با چیزی به گونه انفکاک‌ناپذیر معنا شده است (ازهری، ۱۴۲۱ ق: ۱۱: ۳۳۹؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ ق: ۷: ۲۳). البته این ملازمه، مطلق نیست، بلکه در آن ضبط‌کننده، ضبط‌شونده را در بر می‌گیرد؛ از این رو برخی لغت‌دانان، ضبط را «اخذ شدید» معنا کرده‌اند (ابن‌درید، ۱۹۸۸، ۱: ۳۵۲)، برخی دیگر نیز این ملازمه را همراه با حبس دانسته‌اند (ابن‌سیده، ۱۴۲۱ ق: ۸: ۱۷۵) و برخی دیگر ضبط شیء را حفظ شیء با صلابت و اتقان دانسته‌اند

(جوهری، ۱۳۷۶ق، ۳: ۱۱۳۹). بر این اساس، ضبط عقل بر هر شیئی، با نوعی شمول و احاطه همراه است.

خداوند، بالاتر و والاتر از احاطه عقل است و عقل، توانایی هیچ‌گونه شمولی بر ذات حق را ندارد. روایت: «لَا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۰۵)، عدم توانایی عقل را در ضبط خداوند بیان می‌دارد و روایت: «هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصَرٌ أَوْ يُحِيطَهُ وَهَمٌّ أَوْ يَضْبِطَهُ عَقْلٌ»؛ او والاتر است از این‌که چشم او را درک کند یا وهم بر آن احاطه یابد و یا عقل آن را ضبط کند (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۲۵۲)، دلیل این عدم توانایی عقل را بیان می‌کند که همان برتر بودن خداوند از قرار گرفتن در محدوده‌ای است که عقل بتواند آن را ضبط کند. قدر متیقن این روایات، محدودیت عقل در ضبط ذات الهی را نشان می‌دهد. درباره صفات و افعال الهی، قرینه‌ای بر نفی یا اثبات آن وجود ندارد، ولی ضمیر سوم شخص در این روایات نیز دلیل بر انحصار محدودیت در ذات الهی نیست. اگر این اصل را بپذیریم که دلیلی اصلی در ناتوانی ضبط عقل، به بی‌نهایت بودن ذات بازمی‌گردد، باید بگوییم که این دلیل درباره صفات الهی نیز وجود دارد؛ پس در صفات الهی نیز جاری می‌شود.

### ۲-۳. محدودیت در تقسیم

از روش‌های عقل در دست‌یابی به شناخت، تقسیم کل به اجزای تشکیل‌دهنده آن است. در تقسیم کل به اجزا: اولاً، نوعی شناخت به اجزای تشکیل‌دهنده برای عقل حاصل می‌گردد؛ و ثانیاً، عقل با تصور هیئت ترکیبی اجزای شناخته‌شده، به معرفتی - هرچند اجمالی - از موضوع شناخت، دست می‌یابد. اگر موضوع شناخت، امری غیر قابل تقسیم به اجزا باشد و عقل نتواند برای شناخت کامل، آن را به اجزای خردتر تقسیم کند، طبیعتاً از شناخت کل - شناخت از طریق تقسیم - نیز باز خواهد ماند. روایت ذیل، به همین نقص عقل اشاره دارد. در این روایت، هم تقسیم خارجی و هم تقسیم عقلی از ساحت ربوبی نفی گردیده است:

أَنَّهُ لَا يَتَّقِسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّوَجَلَّ؛ او در وجود، عقل و وهم

تقسیم نمی‌پذیرد. پروردگار ما این چنین است (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۸۴).

از آن‌جا که عقل توان تقسیم خدا را ندارد و اساساً خداوند قابل تقسیم نیست: «مُصَوِّرُ الصُّورِ لَمْ يَتَجَزَّأْ وَ لَمْ يَتَنَاهَ وَ لَمْ يَتَرَأَيْدْ وَ لَمْ يَتَنَاقَصْ»؛ آفریننده صورت‌ها تجزیه نمی‌شود، متناهی نیست و از دیاد و نقص می‌پذیرد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۰۶)، بنابراین عقل نمی‌تواند با این روش نیز خدا را بشناسد. ممکن است گفته شود: عقل به وجودهای بسیط نیز علم پیدا می‌کند و این روایت،

نفی ترکیب از خدا می‌کند. پاسخ این است که ما در این بخش، تنها شناخت به تقسیم را در ساحت خداوند محدود می‌دانیم و سایر محدودیت‌ها در جای خود اشاره خواهد شد. این نقیصه هم در شناخت ذات و هم در شناخت صفات وجود دارد، زیرا همان‌گونه که ذات الهی بسیط است، صفات خدا نیز از بساطت برخوردار است.

#### ۴-۲. محدودیت در تقدیر

در صورتی که موضوع معرفت از مواردی باشد که با تقدیر و اندازه‌گیری بتوان به آن معرفت حاصل کرد، عقل توان اندازه‌گیری دارد و می‌تواند با این کارکرد خود، به شناخت موضوع شناسایی اقدام کند. در روایات بیان شده که عقل توان تقدیر و اندازه‌گیری خدا را ندارد: «وَ أَنَّهُ لَا تَقْدِرُهُ الْعُقُولُ»؛ عقل‌ها نمی‌توانند او را اندازه بگیرند (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۱: ۱۰۵)؛ بنابراین، این راه عقل نیز در شناخت خدا مسدود است.

تقدیر به دو گونه قابل تصور است؛ تقدیر حسی و تقدیر عقلانی. تقدیر حسی به تجسیم خداوند می‌انجامد و عبارت «لاتدرکه الابصار» آن را نفی می‌کند، اما تقدیر عقلانی - که مورد بحث ماست - نیز در روایات نفی شده است:

وَ حَقِيقَةُ رَبِّيَّتِهِ... لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا يُحِيطُ بِهِ مَقْدَارٌ؛ حَقِيقَتِ رَبِّيَّتِ الْهَيِّ اَيْنِ اسْتِ كِه چشَم‌ها او را درك نمي‌كنند و اندازه‌اي بر او احاطه نمي‌يابد (كليني، ۱۴۰۷ ق، ۱: ۱۰۵).

لغت‌دانان در معنای «تقدیر» سه وجه بیان کرده‌اند؛ وجه اول، تفکر در آماده‌سازی منظم شیء است. وجه دوم، اندازه‌گیری با نشانه‌گذاری و معین کردن حدود قطعی شیء و وجه سوم، به معنای نیت قطعی و عقد قلبی انجام دادن کاری است (ازهری، ۱۴۲۱ ق، ۹: ۴۱). معنای اول و سوم در شناخت عقلی خدا متصور نیست، زیرا این دو معنا در جایی به کار می‌روند که فرد قصد دارد متعلق تقدیر خود را ایجاد کند. معنای دوم می‌تواند در شناخت خدا مطرح شود. در این معنا اگر تقدیر را به معنای تقدیر حسی بگیریم، عقل منتهای شیء را حدّ نهایی آن قلمداد می‌کند و با این حدود ارتباط مستقیمی می‌گیرد؛ در این صورت، در واقع شیء متناهی و دارای ویژگی جسمانی است؛ مثلاً از خصوصیات زمان‌مندی و مکان‌داری برخوردار خواهد بود. در روایات آمده است:

از محمد بن حنفیه از معنای «صمد» پرسیدند. او گفت: علی (علیه السلام) فرمود: تأویل صمد این است که اسم و جسم نیست. مثل و شبیه ندارد. صورت و تمثال

ندارد. حد ندارد و محدود نیست. موضع و مکان ندارد. کیفیت و کجایی و این جا و آن جا و بالایی ندارد. خلأ ندارد و توپر نیست. قیام و قعود و سکون و حرکت ندارد. تاریک نیست. نورانی نیست. روحانی و نفسانی نیست. جایی از او خالی نیست و در جایی قرار ندارد. رنگی ندارد و به قلب خطور نمی‌کند و بویی که به مشام برسد، نیست. از این اشیا نفی شده است (شعیری، بی تا: ۶؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۱: ۷۸).

در این روایت، انواع محدودیت‌های جسمانی، از جمله مثل و شبیه از خداوند، نفی شده است. از ویژگی‌های مماثل این است که از جهتی دارای اشتراک و از جهتی تباین دارند؛ بنابراین، در دوگانگی خود محدود هستند. هم‌چنین این روایت از خداوند صورت و تمثال را نفی می‌کند، چراکه این موارد محدودیت‌های عقلانی برای خدا اثبات می‌کنند. موضع و مکان، کجایی و چه زمانی، بالایی و پایی، خلأ و ملأ، قیام و قعود، سکون و حرکت، همگی از حدود هستی هستند که عقل برای شناخت اشیا از این ویژگی‌ها در تمییز و تحدید بهره می‌برد. اگر شیئی از این ویژگی‌ها خالی باشد، عقل در شناخت آن متحیر خواهد ماند، زیرا راه کار و میزان خود را در شناخت، ناکارآمد می‌بیند.

در تحدید و تقدیر عقلی، عقل نشانه‌هایی را که پیش‌تر در دسترس او بود، استفاده می‌کند و با استفاده از آن نشانه‌ها برای موضوع شناخت، حدودی را معین می‌سازد. در صورتی که قرار باشد موضوع تقدیر عقل، خدا باشد، از آن جا که عقل شناخت مستقیمی به خدا ندارد و نهایی برای خدا قابل تصور نیست تا عقل آن را به عنوان نشانه خود انتخاب کند، پس باید با استفاده از شناخت‌های دیگری که از مخلوقات کسب کرده، به نشانه‌گذاری اقدام کند. روایت: «وَقَدَّرُوكَ عَلَى الْخَلْقَةِ الْمُخْتَلِفَةِ الْقَوَى بِقَرَائِحِ عُقُولِهِمْ»؛ و با استعداد عقل‌های خویش برای تو مانند مخلوقات گوناگون، مقدار معین کردند (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۱۲۷)<sup>۱</sup>، این نوع تقدیر را نیز در شناخت خدا ناکارآمد می‌داند، چراکه این نشانه‌ها، نشانه‌هایی است که می‌تواند مخلوق را محدود کند و نه خالق را. این امر به این دلیل است که نهایت و حدی برای خدا وجود ندارد، تا عقل آن را دریابد، زیرا اگر خداوند دارای حد باشد، محدود است و قابلیت ازدیاد و نقصان خواهد داشت.

مردی از امام رضا علیه السلام پرسید: چرا خداوند با حسن باصره قابل درک نیست؟ حضرت فرمود: «به دلیل فرقی که بین او و مخلوقاتش وجود دارد؛ مخلوقاتی که حسن باصره آن‌ها را درک می‌کند. پس او والاتر از این است که چشم او را درک کند یا وهم بر او احاطه یابد و یا عقل او را

۱. توحید صدوق نیز این روایت را با اندکی اختلاف نقل کرده است (رک: صدوق، ۱۳۹۸ق: ۵۲).



ضبط نماید.» آن مرد گفت: برای من حدّ او را مشخص کن! حضرت فرمود: «او حدّی ندارد.»  
مرد گفت: چرا؟ حضرت فرمود: «زیرا هر محدودی، متناهی به حد است و هنگامی که امکان  
محدود کردن باشد، احتمال زیادت و نقصان نیز هست؛ پس غیرمحدود است و قابل ازدیاد،  
نقصان، تجزیه و تصور نیست» (صدوق، ۱۳۷۸ق، ۱: ۱۳؛ صدوق، ۱۳۹۸ق: ۲۵۱).

تقدیر و تحدید عقل، زمانی حاصل می‌شود که موضوع شناخت، تحدیدپذیر باشد. بنابراین،  
عقل در فعل الهی نسبت به مخلوق، قابلیت نشانه‌گذاری و تحدید را دارد؛ لذا در روایات به تفکر  
و تدبیر در آیات و نشانه‌های الهی سفارش شده است: «مَنْ تَفَكَّرَ فِي آيَاتِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَفَقَّ»؛ هر کس  
در مخلوقات خداوند تفکر کرد، به موفقیت دست یافت (آمدی، ۱۳۶۶: ۵۶)، اما درباره نحوه  
اضافه فعل به خداوند، ساکت است.

عدم تقدیر عقل در شناخت خداوند، در مواردی به صورت مطلق در روایات آمده است که  
شامل ذات و صفات خداوند می‌گردد، و در مواردی دیگر برخی صفات، به‌ویژه به عنوان صفاتی  
که تحت تقدیر عقلانی قرار نمی‌گیرند، نام برده شده‌اند؛ از جمله این صفات، ربوبیت و عظمت  
الهی است: «وَلَا تَقْدِرُ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»؛ عظمت خدا را به اندازه  
عقل خود اندازه‌گیری مکن که از هلاک‌شوندگان خواهی بود (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۵۶). افعال الهی  
در صورتی که نشانه و آثار الهی دیده شوند، توصیه به تفکر و تعقل درباره آن‌ها شده است، اما  
در چگونگی و کیفیت فعل الهی در روایات به صورت ضمنی می‌توان به نفی تعقل در آنان،  
اشاره‌هایی یافت؛ از جمله روایت ذیل است که عقل انسان را از درک حقیقت ربوبیت الهی، که  
یکی از صفات فعل خداوند به شمار می‌رود، ناتوان می‌داند:

و حَقِيقَةُ رَبُّوبِيَّتِهِ... لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُحِيطُ بِهَا مَقْدَارٌ؛ حَقِيقَةُ رَبُّوبِيَّتِ الْهَيْهِ اَيْنِ  
است که... چشم‌ها او را درک نمی‌کند و هیچ مقداری او را به احاطه در نمی‌آورد  
(کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۰۵).

حاصل این‌که، محدودیت در تقدیر هم با تنقیح مناظ و هم به تصریح روایات، در شناخت  
صفات الهی نیز صادق است و مختص شناخت ذات نیست.

## ۵-۲. محدودیت تصور

در روایات، محدودیت در تصور، به «صورت‌آفرینی، تخیل، تفکر و ادراک» بازگشته است. در  
روایت: «فَلَا تَدْرِكُ الْعُقُولُ وَأَوْهَامُهَا وَلَا الْفِكْرُ وَخَطَرَاتُهَا وَلَا الْأَلْبَابُ وَأَذْهَانُهَا صِفَتَهُ»؛ عقل‌ها، وهم‌ها،  
فکرها و خاطرات آن‌ها و خرده‌ها و اذهان آن‌ها صفت خدا را درک نمی‌کنند (صدوق، ۱۳۹۸ق:

۴۶)، از تعبیر گوناگون (عقل، لب، وهم و فکر) برای محدودیت عقل در تصور و ادراک استفاده کرده است؛ به این معنا که با تنوع واژگانی، در صدد نشان دادن ناکارآمدی عقل در همه شکل‌های آن است.

در احاطه تصویری، عقل تصویری از متعلق علم در خود ایجاد می‌کند و آن تصویر واسطه میان ذهن و متعلق خارجی است. در مواردی که تصویرسازی برای عقل از چیزی مانند وجدان ممکن نباشد، از راه‌های دیگری چون ضبط، تحدید، تفکر و... برای کسب علم از متعلق بهره می‌برد. روایات در بیان محدودیت عقل در تصویرآفرینی بیان می‌کند که اگر عقل تصویری بسازد و بخواهد از آن به عنوان واسطه شناخت استفاده کند: اولاً، این تصویر با وجود خارجی خدا مطابقت ندارد و ثانیاً، این تصویر هیچ حکایتی - حتی به طور ناقص - از خداوند ندارد و تماماً با خدا مغایرت دارد. روایت: «وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ كَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ خِلَافُ مَا يُعْقَلُ وَ خِلَافُ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ؛ وهم‌ها او را درک نمی‌کنند. چگونه اوهام او را درک کنند، در حالی که او خلاف آن چیزی است که تعقل می‌شود و خلاف آن چیزی است که در وهم‌ها تصور می‌گردد؟! (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۸۲)، عدم ادراک عقل را به علت مغایرت بین صورت ذهنی و صاحب صورت نشان می‌دهد و با دو تعبیر آن را بیان می‌کند؛ در تعبیر اول، از عبارت «و هو خلاف ما يعقل» استفاده می‌کند که تأکید بر عقل است و در تعبیر دیگر، این مغایرت را با عبارت «خلاف ما يتصور في الاوهام» بیان می‌کند.

روایت: «وَلَا صُورَةٌ وَ هُوَ مُجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوَّرُ الصُّورِ» [خداوند] صورت ندارد، در حالی که او خالق اجسام و آفریننده صورتهاست (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۰۶)، تغایر خدا و صورت عقلی را به این بازمی‌گرداند که خدا مصور است که تمام صورتهای بر ساخته اوست، و تغایر بین مصور و صور، امری روشن است. هم‌چنین در روایات آمده است:

فَمَتَى تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِي مَاهِيَةِ الْبَارِي وَ كَيْفِيَّتِهِ إِلَهٍ فِيهِ وَ تَحْيَرٌ وَ لَمْ تُحِطْ فِكْرَتُهُ بِشَيْءٍ يَتَصَوَّرُ لَهُ لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُ الصُّورِ؛ هر زمان که بنده در ماهیت خداوند و کیفیت او تفکر کند، در آن سرگردان می‌گردد و تفکر او بر چیزی که تصور کرده احاطه نمی‌یابد، زیرا خداوند آفریننده صورتهاست (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۹۲).

عدم احاطه عقلی بر صورت، در برخی روایات با تعبیر «وقوع در اوهام» آمده است. در روایت: «وَ أَنَّهُ لَا تَقْدَرُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَفْعُ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ فَكُلُّ مَا قَدَرَهُ عَقْلٌ أَوْ عَرِفَ لَهُ مِثْلُ فَهُوَ مَحْدُودٌ»؛ عقل‌ها [نمی‌توانند] او را اندازه‌گیری کنند و وهم‌ها [نمی‌توانند] بر او واقع شوند؛ پس هر چه عقل او را اندازه‌گیرد یا برای او همانندی بشناسد، او محدود است (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۷۶)، رابطه میان

وهم، یعنی عامل ادراک و موضوع ادراک، این‌گونه تصویرسازی شده است که گویا وهم پوششی است که موضوع شناخت را در بر می‌گیرد. پس از بیان این رابطه، روایت این ارتباط را میان وهم (عامل شناخت) و خدا (موضوع شناخت) نفی می‌کند، زیرا چنین برداشتی مستلزم محدودیت خداوند است. در روایت: «وَلَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَكُلَّمَا وَقَعَ فِي أَلْوَاهِمِ فَهُوَ مُخَالِفُهُ»؛ چیزی شبیه او نیست و هرچه در وهم واقع شود، او مخالف آن است (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۱۶۷)، این ارتباط به گونه دیگری بیان شده است که در آن عقل، ظرف و موضوع شناخت، مظلوم تلقی شده است. با این نگاه چون خدا محدود نیست، هر آنچه در ظرف عقل بگنجد، قطعاً با خدا مغایرت دارد.

«تخیل عقلی» در روایت عبارت است از: فهم عقلانی که از مشابهت و مشاکله ساخته می‌شود؛ یعنی عقل در صورت‌آفرینی به شیء مورد نظر دسترسی ندارد، بلکه صورت را از اشیای همگون و هم‌سان می‌گیرد؛ به بیان دیگر، صورت خیالی صورتی است که عقل از ترکیب صورت‌های اقتباسی از موجودات دیگر می‌سازد. در روایت: «فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَعَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وَجُودَهُ وَحَجَبَ الْعُقُولَ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ لَا مُمْتِنَاعَهَا مِنَ الشَّبْهِ وَالتَّشَاكُلِ»؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه‌ای فرمود: سپاس خدایی را که وهم‌ها را از این‌که به او برسند منع کرده، جز در دانستن وجود او و عقل‌ها را از این‌که ذات او را تخیل کنند، به دلیل امتناع ذات از داشتن شبیه و هم‌شکل، محجوب ساخته است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۸: ۱۸)، تخیل ذات خدا محال دانسته شده است، زیرا ذات خدا هیچ شبیه و نظیری ندارد؛ پس هر تصویری که در ذهن ساخته شود، خلاف ذات خدا خواهد بود.

حال پرسش این است که: آیا بین صفات الهی (مانند علم و قدرت) و صفات بشری می‌توان مشابهت قائل شد و از این رهگذر، حکم به این داد که اگرچه عقل از راه احاطه، تقدیر، ضبط و تقسیم نمی‌تواند به صفات الهی علم پیدا کند، می‌تواند با استفاده از قوه صورت‌آفرینی و با کمک علم و اوصاف مخلوقات، به اوصاف الهی دست یابد؟ پاسخ این است که روایات گونه چهارم، پاسخ‌گوی این پرسش است و بیان می‌کند که عظمت، علم و قدرت الهی با تعقل درک نمی‌شود.

روشن است که نفی شناخت عقلانی از ذات، صفات و فعل الهی، به معنای نفی هر گونه شناختی از خداوند نیست، چراکه راه‌های دیگری از شناخت، نظیر معرفت فطری در وجود انسان قرار دارند که از طریق مفاهیم ذهنی و ابزارهای عقلی حاصل نشده‌اند تا با وجود خلل در آن‌ها، انسان از هر گونه شناختی از خداوند محروم بماند.

## جمع بندی

عقل، مهم‌ترین منبع معرفتی انسان در دین‌شناسی است. این منبع در حوزه خداشناسی با محدودیت‌هایی مواجه است. این محدودیت‌ها، برخاسته از ذات عقل است و تمام انسان‌ها در این باره همانند هستند؛ از این رو، حتی با آموزش انبیا و اولیای الهی نیز این نقیصه برداشته نمی‌شود.

متون دینی در گزارش محدودیت عقل، به پنج دسته تقسیم می‌شوند و در نهایت، تحلیل آن‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که عقل در شناخت ذات، صفات و برخی از افعال الهی ناتوان است. نصوص دینی صرفاً به گزارش از ناتوانی عقل در این موارد بسنده نمی‌کنند، بلکه با تبیین عقلانی به روشن شدن چرایی این محدودیت نیز کمک می‌کنند. می‌توان گفت، علت اصلی محدودیت عقل به این بازمی‌گردد که ذات و صفات، خصوصیتی دارند که عقل با هیچ شیوه‌ای نمی‌تواند بدان دست یابد، زیرا عدم تناهی ذات و صفات الهی، عقل را از «احاطه، ضبط، تقسیم، تقدیر و تصور» خارج می‌کند و بدین‌سان، عقل از ادراک ذات و صفات الهی بازمی‌ماند.

در نگاه ابتدایی، شاید به نظر بیاید که عقل با استفاده از شباهت‌های میان اوصاف مخلوق و خالق، از راه تصور و تخیل به صفات خدا علم - هرچند اجمالی - پیدا می‌کند، ولی چون روایات هر گونه شباهت و همانندی را از خدا نفی می‌کنند و از سوی دیگر، درباره برخی اوصاف، یعنی: «عظمت، قدرت و علم» به صورت ویژه حکم می‌کنند که عقل از فهم آن‌ها ناتوان است، پس می‌توان گفت عقل با هیچ شیوه‌ای به کنه صفات الهی نمی‌رسد و آن‌ها را درک نمی‌کند.

روایات در بیان محدودیت عقل تلاش می‌کنند با استفاده از تنوع واژگانی، این امر را برجسته کنند و نشان دهند که عقل در فهم ذات و صفات خدا ناتوان است؛ بدین منظور از سویی، از واژگانی مثل: «فکر، لب، وهم و...» در جانشینی از «عقل» استفاده می‌کنند و از سوی دیگر، شیوه‌های دست‌یابی عقل به معرفت را با واژگانی چون: «احاطه/ حوایه/ وقوف، ضبط، تقدیر/ تحدید، تقسیم و تصور/ تخیل» برمی‌شمارند و نقص عقل را در شناخت خدا، به دلیل خلل در این شیوه‌ها به تصویر می‌کشند.

۱. قرآن کریم.
۲. ابن درید، محمد بن حسن، (۱۹۸۸)، *جمهرة اللغة*، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول.
۳. ابن سیده، علی بن اسماعیل، (۱۴۲۱ق)، *المحکم و المحيط الاعظم*، تحقیق و تصحیح: عبدالحمید هندای، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۴. ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۴۱۱ق)، *مهج الدعوات و منهج العبادات*، تحقیق و تصحیح: ابوطالب کرمانی و محمدحسن محرر، قم، دارالذخائر.
۵. ازهری، محمد بن احمد، (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، (۱۳۷۱ق)، *المحاسن*، تحقیق و تصحیح: جلال‌الدین محدث، قم، دارالکتب الاسلامیه.
۷. تمیمی‌آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۳۶۶)، *تصنیف غررالحکم و درر الکلم*، تحقیق و تصحیح: مصطفی درایتی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. تهانوی، محمد علی، (۱۹۹۶)، *کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم*، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، چاپ اول.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۷۶ق)، *الصاحح*، تحقیق و تصحیح: احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول.
۱۰. حلی، حسن بن مطهر، (۱۴۱۳ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق: آیه‌الله حسن زاده‌آملی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ چهارم.
۱۱. دلمی، حسن بن محمد، (۱۴۱۲ق)، *ارشاد القلوب الی الصواب*، قم، الشریف الرضی.
۱۲. رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.
۱۳. سجادی، سیدجعفر، (۱۳۷۳)، *فرهنگ معارف اسلامی*، تهران، دانشگاه تهران، چاپ سوم.
۱۴. شریف الرضی، ابوالحسن محمد، (۱۴۱۴ق)، *نهج البلاغه*، تحقیق و تصحیح: صبحی صالح، قم، هجرت.
۱۵. شعیری، محمد بن محمد، (بی تا)، *جامع الأخبار*، نجف، المطبعة حیدریه.
۱۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، (بی تا)، *نهاية الحكمة*، قم، اسلامی.
۱۷. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰ق)، *تفسیر العیاشی*، تحقیق و تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمیه.
۱۸. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، (۱۳۷۵)، *روضه الواعظین و بصیرة المتعظین*، قم، رضی.
۱۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، *کتاب العین*، قم، هجرت، چاپ دوم.
۲۰. فیض کاشانی، محمدحسن، (۱۳۷۱)، *نوادیر الاخبار فی ما یتعلق باصول الدین*، تحقیق و تصحیح: مهدی انصاری قمی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲۱. قمی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، (۱۳۹۸ق)، التوحید، تحقیق و تصحیح: هاشم حسینی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۴ق)، اعتقادات الامامیه، قم، کنگره شیخ مفید.
۲۳. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۸ق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تحقیق و تصحیح: مهدی لاجوردی، تهران، جهان.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول: تحقیق و تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. \_\_\_\_\_، (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الأطهار: تحقیق و تصحیح: جمعی از محققان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۷. مفضل بن عمر، (بی تا)، توحید مفضل، تحقیق و تصحیح: کاظم مظفر، قم، داورى.